

جهانی سازی، مهاجرت و انقلاب رنگین کمانی¹

سپهر سمیعی

استرالیا

چکیده: بسیاری از محققان مارکسیست، تغییری کیفی در سرمایه داری به نام جهانی شدن را تشخیص داده اند. با این حال، ارتباط بین زیربنای اقتصادی این مرحله از سرمایه داری و روابط اجتماعی و فرهنگی آن به خوبی مورد مطالعه قرار نگرفته است. این مقاله نشان می دهد که رابطه ای سنتتیک² بین زیربنای اقتصادی سرمایه داری معاصر جهانی و جنبش های اجتماعی و فرهنگی جدید تحت یک اتحاد شناخته شده به عنوان انقلاب رنگین کمانی (یعنی طرفداران همجنس بارگی و اقلیت های نژادی، فمینیست ها و غیره) وجود دارد. در این مقاله به جای تجزیه و تحلیل جنبش های اجتماعی و فرهنگی جدا از یکدیگر، و یا مطالعه این حوزه ها جدا از اقتصاد و تجارت، همه اینها در تعاملات متقابل نشان داده شده اند.

1. مقدمه

ما در عصر جهانی شدن زندگی می کنیم. اصطلاح "جهانی سازی" اشاره به آخرین مرحله توسعه در سرمایه داری است. این اصطلاح وضعیت فعلی را در اقتصاد، سیاست، جامعه و فرهنگ نشان می دهد، که هر کدام ممکن است به عنوان زمینه ای جداگانه از علوم انسانی ظاهر شوند، اما همگی تحت تأثیر جهانی شدن قرار می گیرند. بنابراین، برای درک جهانی شدن، ما نیاز به درک تأثیر آن بر حداقل هر یک از این چهار حوزه و شاید دیگر حوزه ها داریم. نقطه شروع ما، می تواند هر یک از این حوزه ها باشد. همه تحلیل ها، چه در ابتدا اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی، در نهایت ناچار باید وارد سه حوزه دیگر شوند تا تصویری کامل ارائه دهند. اما، برای بهره گیری از میراث گسترده ای که در مطالعات مهم و غنی فعلی موجود است، ما سفر خود را از اقتصاد آغاز خواهیم کرد. همانطور که خواهیم دید، پیامدهای بینش اقتصادی ما به ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترش می یابد، و بازخورهای اینها مجدداً به حوزه اقتصاد بازمیگردند. به این ترتیب، یک حلقه سیستماتیک شکل می گیرد. ما همچنین خواهیم دید که چنین چرخه ای نظام مند و نشان دهنده وابستگی دیالکتیکی بین حوزه های مطالعه ما است.

2. سه دپارتمان اقتصادی

کارل مارکس در جلد دوم از کار مشهور خود که تحت عنوان "سرمایه" نامیده می شود، از یک مدل ساده برای مطالعه جامعه سرمایه داری استفاده می کند. این مدل شامل دو طبقه است: سرمایه داران و کارگران. هر دو طبقه به دو بخش اقتصادی تقسیم می شوند:

دپارتمان اول: تولید کننده ابزارهای تولیدی

دپارتمان دوم: تولید کننده کالاهای مصرفی

مارکس با استفاده از این مدل، فرآیند جذب ارزش اضافی کل که توسط اقتصاد ایجاد می شود را مطالعه کرد [1]. از آنجایی که او این فرض را مطرح کرد که همه کالاهای معادل ارزششان به فروش می رسند و مبادله می شوند (یعنی ارزش مبادله که قیاس پذیر است، و نه ارزش استفاده که قیاس ناپذیر است)، تحلیل او بعداً توسط دیگرانی مورد چالش قرار گرفت که این فرض را اساساً غیر قابل پذیرش می دانستند. با این حال، این چالش ها به نتیجه گیری های او وارد شده اند و فارغ از اینکه آیا این چالش ها را قبول یا رد می کنیم، مدل مارکس از اقتصاد همچنان یک روش قدرتمند برای تصویر سازی روابط اجتماعی تولید است.

این مدل پایه و اساس برنامه ریزی اقتصادی شوروی بود و بر مبنای آن برنامه صنعتی سازی سریع شوروی طرح ریزی شد. توسعه شوروی با سرعت بالا شروع شد، با رشد نسبتاً پایدار ادامه یافت و در طول زمان در نهایت در رکود فروکش کرد. با این حال، سرمایه داری بازار آزاد کشورهای توسعه یافته با مشکل دیگری روبرو شد که در جلد سوم سرمایه مارکس مورد بحث قرار گرفت.

به طور خلاصه، مارکس استدلال کرد که در یک سیستم سرمایه داری بازار آزاد، عرضه بطور مداوم از تقاضا پیشی میگیرد. با افزایش بهره وری، به دلیل تضادهای موجود در حوزه توزیع، توان مصرف عمومی از قدرت تولید عقب می ماند. این مطلب منجر به اضافه تولید غیر قابل فروش می شود و چرخه بازبانی سرمایه را ناتمام می گذارد.

¹ Sepehr Samiei. "Globalization, Immigration and Rainbow Revolution" International Journal of Research in Sociology and Anthropology (IJRSA), vol 5, no. 1, 2019, pp. 33-44. doi:http://dx.doi.org/10.20431/2454-8677.0501005.

² Synthetic

تفاوت میان "بازار سوسیالیستی" مورد استفاده در شوروی و "سرمایه داری بازار آزاد" توسط یانوس کورنای مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. با این استدلال که کمبودها و قحطی های مزمن در کل بلوک کمونیستی به علت اشتباهات برنامه ریزی نبوده، بلکه به علت نقص های سیستماتیک ذاتی ایجاد شده است، او خاطر نشان می کند که اقتصادهای سوسیالیستی "محدود به منابع"³ هستند، در حالیکه اقتصادهای سرمایه داری "محدود به تقاضا"⁴ هستند. [3]

با استفاده از مدل دو دیپارتمان که مارکس ارائه کرد و همچنین تغییر بازار آزاد به اقتصاد کنترل شده و برنامه ریزی شده مرکزی، سیستم شوروی قادر به ایجاد اقتصادی فارغ از فراز و فرود بود که سرعت رشد آن به مرور زمان پایین می آمد. بهره وری تولید در این اقتصاد در نهایت قادر به رقابت با اقتصاد سرمایه داری غرب نبود. همانطور که مارکس اظهار داشت، سرمایه داری بازار آزاد تمایل دارد به طور مداوم بهره وری خود را افزایش دهد و به این ترتیب مصرف دیگر نمی تواند به پای تولید برسد، و بنابراین به رکود اقتصادی و افسردگی می افتد. لذا، مشکل اصلی سرمایه داری بازار آزاد، گسترش تقاضای موثر در آن است و اینکه چگونه مازاد اقتصادی (اضافه تولید) را جذب کند.

سوئیزی، باران و مگداف، مدل مارکس را با افزودن دیپارتمان سوم گسترش دادند [4]:

دیپارتمان سوم: جذب مازاد اقتصادی.

این مدل همچنین توسط سمیر امین و دیگران مورد استفاده قرار گرفت تا بینش بیشتری نسبت به شیوه اداره سرمایه داری معاصر بدست آید. دیپارتمان سوم شامل تمام مؤسسات کشورهای توسعه یافته سرمایه داری است که از طریق مبالغ هنگفت مازاد اقتصادی این کشورها تغذیه می شوند. این مؤسسات عبارتند از:

- مصرف گرایی، هزینه های فروش، تبلیغات و بازاریابی
- مجتمع نظامی و امنیتی
- رسانه ها و سرگرمی
- نهادهای دولت رفاه

بعدها این محققان تحلیل خود را گسترش دادند تا تاثیر متقابل دیپارتمان سوم را بر طبقات رانت خوار، که به عنوان بخش فایر⁵ (بخش مالی، بیمه و املاک و مستغلات) شناخته می شود، در بر گیرد. مفهوم دیپارتمان سوم در ابتدا برای تشریح چگونگی جذب مازاد اقتصادی در محدوده ملی مراکز توسعه یافته سرمایه داری ارائه شد. سمیر امین تلاش کرد تا با افزودن رانت امپریالیستی به دیپارتمان سوم، این مفهوم را به حوزه سرمایه داری جهانی گسترش دهد. بنابراین امین بر انتقال ارزش افزوده از کشورهای جهان سوم به مراکز توسعه یافته سرمایه داری تاکید می کند. [5] با این وجود، مفر بسیار مهم دیگری برای جذب مازاد اقتصادی کشورها توسعه یافته سرمایه داری وجود دارد که مورد توجه مارکس هم قرار گرفته بود.

3. سرمایه داری جهانی

"وظیفه تاریخی جامعه بورژوازی استقرار بازار جهانی است، حداقل در چارچوب اساسی آن، و شیوه تولیدی که مبتنی بر آن است. از آنجایی که جهان گرد است، به نظر می رسد که این امر با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و با ضمیمه چین و ژاپن انجام شده است. برای ما مسئله دشوار این است: انقلاب در قاره اروپا قریب الوقوع است و ماهیت آن دفتاً سوسیالیستی خواهد بود؛ از آنجا که در یک زمینه بسیار بزرگتر توسعه جامعه بورژوازی هنوز در حال ظهور است، آیا لزوماً انقلاب در این گوشه کوچک از جهان سرکوب خواهد شد؟" [6]

با نظر به سطور بالا روشن است که مارکس درباره تاثیر توسعه نامتقارن بر تکامل سرمایه داری فکر می کرده است. بعدها، دیگران نظریه های مختلفی را برای مطالعه و توضیح همان مشاهدات ارائه کردند. از جمله مهمترین و تاثیر گذارترین آنها، امانوئل والرشتاین و نظریه سیستم جهانی وی بود. [7]

والرشتاین استدلال کرد که ساختار اقتصادی نواحی توسعه نیافته تحت تاثیر و سایه مراکز سرمایه داری تغییر شکل می یابد و به همین علت منجر به وابستگی شده و جوامع توسعه نیافته را به صادرات مواد خام در عوض محصولات صنعتی که از مراکز سرمایه داری وارد می شوند مجبور می نماید.

حمزه علوی، جامعه شناس مارکسیست پاکستانی، یک نظریه مهم دیگر که کمتر شناخته شده است را ارائه داد. علوی خاطر نشان کرد که طبقات اجتماعی در مراکز سرمایه داری به صورت متقارن توسعه می یابند، بنابراین منافع آنها به همگرایی و در نتیجه استقرار جوامع مدنی دموکراتیک می انجامد. برعکس، طبقات اجتماعی در جوامع سرمایه داری پیرامونی به طور

³ Resource-constrained

⁴ Demand-constrained

⁵ FIRE sector

نامتقارن توسعه می یابند، یعنی در حالی که برخی از بخش ها از جامعه به شدت توسعه یافته و تحت تأثیر مراکز سرمایه داری قرار دارند، بخش های دیگر آن توسعه نیافته و منافع آنها در تضاد علیه گروه اول است. این وضعیت نامتقارن باعث می شود که طبقات اجتماعی و اگر شوند و نتیجتاً نظام های سیاسی حاکم بر این کشورها ناپایدار می شوند. [8]

4. توسعه نامتقارن و امپریالیسم

اکنون تصویری نسبتاً روشن از سرمایه داری در ابعاد جهانی داریم. همانطور که توسط مارکس اشاره شده و توسط کورنای و دیگران هم تایید شده است، سرمایه داری بازار آزاد محدود به تقاضا است. بنابراین، بدون ایجاد بیکاری و رکود اقتصادی، نمیتواند فراتر از یک نقطه خاص رشد کند. بیکاری و رکود طولانی مدت و شدید، پیامدهای جدی سیاسی را به همراه خواهد داشت و به چالشی علیه موجودیت نظام سرمایه داری تبدیل خواهد شد. با این حال، این دو روش عمده برای برطرف کردن این مشکل وجود دارد:

- دیارتمان سوم و جذب مازاد اقتصادی
 - "بازار جهانی" که در آن جوامع پیرامونی فراهم کننده تقاضای موثر برای رشد صنایع مراکز سرمایه داری هستند
- خواهیم دید که بین این دو حوزه نوعی همبستگی وجود دارد. درک ما از حوزه دوم توسط نظریه های استعمارگرایی و نو استعمارگرایی غنی تر شده است. در حالیکه تجارت و دسترسی به مواد اولیه چرخه آغاز استعمارگری را در دوران مرکانتیلیسم زد، استعمارگرایی مسیر توسعه در مستعمرات را تغییر داد و دو اثر مهم بر جا گذارد:
- استعمار زمینه توسعه سریع آن صنایعی را در مستعمرات فراهم کرد که مکمل پایه صنعتی مراکز استعمارگر بودند. به عنوان مثال صنایع معدن، استخراج نفت و سایر مواد خام، حمل و نقل و غیره.
 - استعمار مانع توسعه سایر صنایع و بخش های اجتماعی مستعمرات بود که با پایه صنعتی مراکز استعمارگر رقابت می کردند.

این دلیل اصلی و اگرایی اجتماعی مشاهده شده توسط حمزه علوی است. این توسعه نامتقارن، که همچنین به نام "کم توسعه یافتگی" خوانده شده است، منجر به وضعیتی می شود که جامعه نیاز به مصرف محصولات پیشرفته صنعتی دارد، در حالی که ظرفیت تولیدی خود قادر به عرضه آن محصولات نیست. این معکوس مشکل مشاهده شده در مراکز سرمایه داری است. به عبارت دیگر، مدل "محدود به تقاضا" که کورنای از سرمایه داری ارائه داد، تنها در مورد مراکز پیشرفته سرمایه داری کاربرد دارد. حوزه های توسعه نیافته همیشه محدود به منابع هستند، هرچند ریشه محدودیتهای این جوامع اساساً با مشکلات جوامع بلوک سوسیالیستی تفاوت دارد.

ظرفیت تولید بیش از توان مصرف در مراکز پیشرفته سرمایه داری که سوئیزی و هم خطان وی مشاهده کردند، و تقاضای مصرف بیش از توان تولید در کشورهای توسعه نیافته که والرشتاین و دیگران مشاهده کردند، دو روی یک سکه هستند. از یک سو، سرمایه داری، همانطور که توسط مارکس مشاهده شده، تمایل به افزایش بهره وری تولید خود به ظرفیت نامحدود دارد، اما شرایط آنتاگونیستی توزیع، مانع پیشرفت مستمر آن در جامعه تولیدی می شود. بنابراین، تلاش می کند که بازار مصرف خود را با به دست آوردن بازارهای خارجی، یعنی مناطق توسعه نیافته، گسترش دهد. از سوی دیگر، جوامع پیرامونی که به مصرف برندهای با کیفیت بالا، نسبتاً ارزان تر و از نظر روانی پذیرفته شده مراکز پیشرفته سرمایه داری عادت کرده اند، قادر به رقابت صنعتی نبوده و صنایع آنها مجال توسعه نمی یابند.

از آنجایی که جوامع پیرامونی نقش گسترش بازار مصرف صنایع مستقر در جوامع مرکزی سرمایه داری را بازی می کنند، نیروهای اجتماعی و سیاسی به شدت تلاش می کنند تا این همزیستی را حفظ کنند. مطمئناً، از آنجا که جوامع پیرامونی کنترل مجتمع صنعتی که از مصرف آنها منتفع می شود را در اختیار ندارند، نیروهای اجتماعی (و در نتیجه سیاسی) نیز در جوامع پیرامونی وجود دارند که جایگاه پیرامونی خود را نمی پذیرند. در جوامعی که عمدتاً روستایی هستند، گاهی اوقات این نیروها می توانند به یک جنبش مردمی جهت جدا شدن از مراکز استعمار تبدیل شوند که خواستار یک انقلاب صنعتی ملی است و زمینه توسعه متقارن را (یا از طریق یک سیستم سوسیالیستی یا ایجاد یک بورژوازی ملی کنترل شده) رقم می زند. اما، هنگامی که یک جامعه توسعه نیافته خود را به طور کامل در اقتصاد مراکز سرمایه داری ادغام کند، توسعه متقارن ملی به شیوه دموکراتیک غیرممکن می شود.

بنابراین، ادغام در اقتصاد مراکز سرمایه داری (که در جوامع توسعه نیافته با تساهل "جهانی سازی" نامیده می شود)، به اهرمی بدل می شود برای نفوذ سیاسی و تسلط هژمونیک قدرت متروپل بر نواحی پیرامونی. این معنای واقعی و ماهیت امپریالیسم در سرمایه داری معاصر است.

علاوه بر تمایل طبیعی جوامع پیرامونی به ادغام مستمر با کلانشهرهای سرمایه داری، این کلانشهرها به طور فعال قدرت نفوذ خود را برای جلوگیری و غلبه بر هر گونه تلاش درجهت رهایی از برتری خود به کار می گیرند (من بعد ما این پدیده را

امپریالیسم میخوانیم). این کار اغلب با عنوان دفاع از آزادی و دموکراسی انجام می شود. همانطور که در اینجا مشاهده کردیم، به دلیل محبوبیت و اقبال عمومی در جوامع پیرامونی نسبت به سلطه متروپل، این ارجاعات به دموکراسی و آزادی قابل درک هستند. با این حال، وعده های رفاه، آسایش و پیشرفت عمومی اغلب فریبنده بوده و بنابر شواهد متعدد تاریخی بی اساس بودن آنها ثابت شده است. با این وجود، مارپیچ رو به پایین به نفع سلطه متروپول است. شرایط اقتصادی و اجتماعی جوامع پیرامونی، در نتیجه ادغام مداوم آنها در سلطه اقتصادی متروپل، همچنان بدتر می شود، اما افکار عمومی به جای سلطه امپریالیستی، مقامات محلی را گناهکار تشخیص می دهند، و در نتیجه خواستار ادغام بیشتر در اقتصاد متروپل می شوند. یونان یک نمونه از این روند است. در حالی که اکثریت مردم برای پایان دادن به سیاست های ریاضت اقتصادی رای دادند، از سوی دیگر اکثریت همچنین خواهان باقی ماندن یونان در اتحادیه اروپا بودند. بنابراین، با توجه به سیاست های نامعطف پولی تحمیل شده توسط اتحادیه اروپا، هیچ گزینه ای جز ادامه سیاست های ریاضت اقتصادی باقی نمی ماند.

این کل داستان امپریالیسم معاصر نیست. برای مشاهده تصویری دقیق تر، درک این مطلب ضروری است که سیستم سرمایه داری جهانی معاصر ساختاری سلسله مراتبی دارد که در راس آن ایالات متحده قرار گرفته است. همانطور که توسط مایکل هادسون توضیح داده شده است، ابرامپریالیسم ایالات متحده از طریق تسلط پولی به دست می آید و منجر به سرازیر شدن مقادیر هنگفتی به صورت رانت امپریالیستی می شود که از سایر نقاط جهان به اقتصاد ایالات متحده جریان دارد. [9] این رانت به طور عمده در عناصر دپارتمان سوم جذب می شود، لذا باعث می شود نهادهای دپارتمان سوم در ایالات متحده در ابعادی غول آسا رشد کنند و بتوانند هژمونی ایالات متحده را در سراسر جهان بگسترند و از آن به عنوان کلانشهر اصلی امپریالیسم معاصر محافظت نمایند.

قدرت امپریالیستی از طریق سه راه اصلی اعمال می شود:

- قدرت نرم: افنای افکار عمومی با استفاده از رسانه ها و سرگرمی
- قدرت سرد: تحریم های قانونی و سیاسی از طریق موسسات مالی و بین المللی
- قدرت سخت: استفاده از نیروی نظامی برای سرکوب مخالفان و یا تغییر معادلات ژئواستراتژیک به نفع قدرت های امپریالیستی

همانطور که مشخص است، هر سه مورد مشمول موسسات دپارتمان سوم هستند. اولین گزینه همچنین به عنوان زمینه ساز، تکمیل کننده و حامی گزینه های دوم و سوم استفاده می شود. در حالی که دومی (از طریق حمایت مالی) و سومی (از طریق اثرات روانی) به گزینه اول کمک می کنند، اولین گزینه به عالی ترین و ظریف ترین جلوه تمدن جهانی بدل می شود که از درون سرمایه داری جهانی معاصر سر بر آورده است.

تمام تمدن ها در طول تاریخ بشر همیشه به برکت وجود مازاد اقتصادی شکل گرفته اند. هرچه مازاد تولید یک جامعه بیشتر، ماهیت تمدن آن هم پیچیده تر است. از اهرام مصر گرفته تا برنامه های فضایی شوروی و ایالات متحده، همه آثار و نمادهای تمدن هایی هستند که از مازاد اقتصادی عظیمی برخوردار بوده اند. پدید آمدن یک اکوسیستم وسیع برفراز جمعیت کارگران به هیچ عنوان پدیده جدیدی نیست. پدیده منحصر به فرد در تمدن معاصر تحت رهبری امپریالیسم ایالات متحده، "جهانی شدن" است. این جهانی شدن تنها به معنای آن نیست که قلمرو آن در پهنه قاره های متعدد گسترده شده است. تاریخ، امپراتوری های قدیمی تری را هم به یاد دارد که چنین خصوصیتی داشتند، مانند امپراتوری روم، مغول، مقدونی و ایران. وجه التمايز "جهانی سازی" همانا توانایی عظیم آن برای جابجایی جمعیت انسانها است. همانطور که خواهیم دید، این خصیصه عامل بروز خصایص دیگری در "جهانی سازی" است که آن را در برابر مبارزات استقلال طلبانه مقاوم تر ساخته اند.

5. مهاجرت

همانطور که مشاهده کردیم، توسعه نامتقارن در سرمایه داری منجر به شکل گیری دو شق می شود: یک شق توسعه یافته که در آن عرضه همیشه از تقاضا فراتر می رود، و دیگری شق توسعه نیافته که تقاضا همیشه از عرضه پیشی می گیرد. به این ترتیب، شق توسعه یافته برای جذب مازاد اقتصادی خود و جلوگیری از بیکاری گسترده نیازمند صادرات به شق توسعه نیافته است، در حالی که شق توسعه نیافته نیاز به واردات از شق توسعه یافته برای جلوگیری از کمبود و قحطی مزمن دارد. با از دست دادن دیگری، هر یک از دو شق با واکنشهای جدی سیاسی مواجه خواهند شد. به طور سطحی، ممکن است به نظر برسد که این یک وابستگی متقابل است که هیچ یک از طرفین در آن برتری ندارد. لیکن وجود دپارتمان سوم این گزاره را مردود می نماید.

کشورهای توسعه یافته می توانند نهادهای دپارتمان سوم را به عنوان جایگزین برای جذب هر گونه مازاد اقتصادی بیش از حد مورد نیاز برای جلوگیری از رکود جدی اقتصادی استفاده کنند. این امکان به دو دلیل به عنوان یک مزیت برای شق توسعه یافته عمل می کند:

- نهادهای دیپارتمان سوم می توانند مازاد اقتصادی را جذب کنند و تقاضای موثر کافی برای تداوم فعالیتهای اقتصادی ایجاد کنند. این مطلب توسط کینز و اخیراً توسط استیو کین [10] [11] نشان داده شده است.
- نهادهای دیپارتمان سوم می توانند برای سرکوبی مقاومت و به انقیاد کشیدن کشور های توسعه نیافته استفاده شوند. همانطور که در بالا نشان داده شد، این امر می تواند با استفاده از قدرت نرم، سرد یا سخت صورت پذیرد که همه آنها از طریق مازاد اقتصادی تامین می شود.

در مقابل، کشورهای توسعه نیافته هیچ یک از این سلاح ها را در زرادخانه خود ندارند. بنابراین، مبارزات آنها برای استقلال از طریق جنبش های مردمی، تنها در صورتی اتفاق می افتد که اکثریت جمعیت آنها به طور کامل در اقتصاد جهانی ادغام نشده باشند. انقلابهای روسیه و چین نمونه هایی از این پدیده هستند که در هر دو، انقلاب توده ای در مرحله ای رخ داد که اکثریت قریب به اتفاق جمعیتشان روستایی و خودکفا بودند. در غیر این صورت تنها گزینه دیگر از طریق یک حکومت استبدادی و غیردموکراتیک است که با قاطعیت اقدام به کنترل فعالیتهای تجاری نموده و از طریق اعمال موانعی از قبیل تعرفه های گمرکی، کنترل فرار سرمایه و غیره نفوذ و سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کلانشهرهای سرمایه داری را خنثی کند. چنین استبدادی بلافاصله واکنش شق توسعه یافته را با عنوان دفاع از دموکراسی بر خواهد انگیزد که در عین حال همراه با مقاومت های مدنی از سوی مردم محلی نیز خواهد بود. علاوه بر این، نهادهای مستبد به شدت مستعد فساد می شوند، و موجب خشم مردم می گردند. مخالفتها و مقاومتهای مدنی مهر تاییدی بر مداخله جویی امپریالیستی زده و نهایتاً کار این جوامع به انقلاب مخملی یا تغییر رژیم از طریق دخالت نظامی ختم می شود.

با این وجود، دولت های نولیبرال و دموکراتیک در جوامع پیرامونی معمولاً محبوب تر از نسخه های خودکامه نیستند. این به خاطر همان گرایش مشاهده شده توسط حمزه علوی است. از آنجایی که طبقات اجتماعی جوامع پیرامونی و اگر هستند، امکان ایجاد دموکراسی پایدار و کارآمد در این جوامع وجود ندارد. وضعیت متزلزل اجتماعی و سیاسی در این کشورها به طور طبیعی دولت ها را متقاعد می کند تا به حمایت های فراملی اتکا کنند. این حمایتها عمدتاً از ناحیه کلانشهرهای سرمایه داری است. بنابراین، دموکراسی های پیرامونی نهایتاً دموکراتیک تر از دولت های استبدادی نیستند. پاکستان و مکزیک نمونه هایی از این گروه از دولتها هستند. نظریه های نواستعماری عمدتاً بر پایه همین نکته هستند.

از آنجاییکه از یک سو ادامه و حفظ موقعیت پیرامونی، ضرورتاً بی ثباتی سیاسی و اجتماعی را دربر دارد و از سوی دیگر، یکی از ضروریات اصلی برای ثبات جوامع متروپل است، بنابراین بی ثباتی جوامع پیرامونی به حالت مقبول و مطلوب برای سرمایه داری جهانی تبدیل می شود. علاوه بر این، ساختار اجتماعی و اگر در جوامع پیرامون مانع ایجاد احساسات ملی گرایانه می شود. هویت های معتبر ملی یا شکل نمی گیرند و یا اگر از قبل وجود داشته باشند، به نفع یک هویت جدید که اغلب با آنچه Thorstein Veblen "مصرف متظاهرانه" [12] نامید رها می شوند. البته این مصرف عمدتاً محدود به کالاها و برندهای متروپل است. در این شرایط، انباشت سرمایه یا امکان پذیر نیست، یا اگر از طریق یارانه ها و امتیازات دولتی امکان پذیر باشد، سرمایه انباشته در نهایت به مراکز متروپل منتقل می شود، یعنی جایی که ثبات و "پرستیژ" بیشتری وجود دارد.

فرار سرمایه یک گروه از مهاجران را تشکیل می دهد، با این حال، جریان اصلی مهاجران از دو گروه تشکیل شده است:

- کارگران ماهر (فرار مغزها)
- پناهندگان

انگیزه های مهاجرت هر دو گروه شامل موارد سلبی و ایجابی است، اما پناهندگان عمدتاً به دلیل انگیزه های سلبی مهاجرت می کنند. همانطور که مشاهده کردیم، بی ثباتی ذاتی جوامع پیرامونی، ایجادگر جریانی دایمی از انسانهایی است که از این جوامع به جوامع کلانشهر پناهنده می شوند. این امر می تواند ناشی از ناآرامی های اجتماعی و سیاسی داخلی، یا به دلیل مداخله نظامی خارجی باشد. همین دلایل می توانند خروج کارگران ماهر را نیز افزایش دهند؛ با این حال، گروه اخیر حتی در طول دوره های ثبات نسبی و صلح نیز تمایل بیشتری برای مهاجرت دارند.

عوامل سلبی برای مهاجرت کارگران ماهر عمدتاً شامل موارد زیر می باشند:

- بیکاری در کشور مبدا
- پرداخت با تاخیر و یا سطح بسیار پایین دستمزد
- چشم انداز نامطلوب برای رشد حرفه ای
- زیرساخت های ناکافی یا فرسوده
- عدم وجود یا ناکارآمدی خدمات دولت رفاه
- احساس رکود و عدم پیشرفت

عوامل ایجابی عمدتاً شامل این موارد است:

- چشم انداز بهتر بازار کار
- پرداخت های منظم و دستمزد نسبتاً بالاتر
- دسترسی بیشتر به صنایع پیشرفته که امکان فراگیری مهارت های جدید را فراهم می کند
- زیرساختهای بهتر
- خدمات بهتر دولت رفاه
- احساس اعتبار و پیشرفت اجتماعی، به ویژه در تعامل با جامعه قومی و کشور مبدا خود

بنابراین، سرمایه داری جهانی شده، جریان مداوم مهاجران را از جوامع پیرامونی به کلانشهرها حفظ می کند. این مهاجران عموماً نسبت به جمعیت محلی بسیار مطیع تر و انضباط یافته ترند و افراد مشکل ساز می توانند به راحتی اخراج و محاکمه شوند، بسیار ساده تر از عناصر مساله دار بومی. در واقع، منبع وسیع و جریان ورود مهاجران، دلیل اصلی شکل گیری طبقه اجتماعی جدیدی است که با نام «پریکاریات»⁶ شناخته شده است.

در حالی که سه گانه مهاجرت، برون سپاری و اتوماسیون در جهت تضعیف طبقه کارگر جوامع متروپل عمل می کنند (و این سه در راس سلسله مراتب امپریالیسم معاصر، یعنی ایالات متحده، بیشترین تاثیر را دارند)، نرخ بیکاری جمعیت بومی کلانشهر اصلی (یعنی آمریکا) هنوز هم نمی تواند بدون پیامدهای جدی سیاسی از یک نقطه خاص فراتر رود. همه این سه عنصر به افزایش بیکاری کمک می کنند؛ بنابراین باید مکانیزمی با اثر معکوس وجود داشته باشد.

همه صنایع بزرگ ایالات متحده تحت تاثیر جهانی شدن قرار گرفته اند و نیروی کارشان در این روند قلع و قمع شده است. حتی صنایعی که هنوز کارخانه های خود را در خاک ایالات متحده حفظ کرده اند، نمی توانند در زمینه ایجاد شغل و کنترل بیکاری گزینه های مطمئنی باشند، چرا که هر لحظه امکان دارد کارخانجات خود را به آنسوی دریاها منتقل کنند، یا می توانند به راحتی مهاجرانی را استخدام کنند که هنوز شهروندان آمریکایی نیستند. تنها استثناء بزرگ صنایع نظامی است. تضمین های قانونی و امنیت ملی وجود دارد که اطمینان می دهد صنایع نظامی عمدتاً به طور انحصاری توسط شهروندان ایالات متحده اداره می شوند. بنابراین، امن ترین راه سرمایه گذاری برای هر دولت ایالات متحده در مجتمع نظامی-صنعتی است. بودجه متورم نظامی ایالات متحده نه تنها مفری برای هدر دادن منابع دیارتمان سوم است، و نه سربار اقتصاد آمریکا. بلکه در واقع موثرترین ابزار در دسترس دولت آمریکا است برای کنترل بیکاری. بنابراین، روند بلندمدت، تخصصی شدن قدرت صنعتی آمریکا در تولیدات نظامی و امنیتی است که برتری ارتش آمریکا را حفظ می کند، بدین ترتیب آمریکا را قادر می سازد که از آن برای اعمال قدرت علیه جوامع پیرامونی استفاده کند، و از نظام جهانی که عامل قدرت گیری نظامی آمریکا است محافظت کند، که شهروندان ایالات متحده را مشغول به کار نگه می دارد و الخ.

هزینه های نظامی ممکن است تاثیر مهاجرت و برون سپاری را خنثی کند، اما تاثیر اتوماسیون را خنثی نمی کند. کاملاً برعکس، افزایش میزان پیچیدگی در تکنولوژی نظامی بیشتر به سمت اتوماسیون حرکت می کند، به خصوص به این دلیل که پیشرفت هایش ممکن است کاربردهای غیر نظامی هم پیدا کند. به عنوان مثال، تکنولوژی پهپادها یا فن آوری های نظارتی مانند دوربینهای مدار بسته و هوش مصنوعی. این بدان معنی است که در طول زمان، نه تنها تعداد شغل ها ممکن است کاهش یابد، بلکه جمعیت بومی به طور فزاینده ای نیاز به مهارت های تخصصی برای یافتن شغل دارد. گرایش عمومی سرمایه داری برای افزایش بهره وری بالاتر دوباره به یک چالش تبدیل می شود. به همین دلیل ممکن است جمعیت بومی نسبت به برون سپاری و مهاجرت واکنش نشان دهد. از این رو، برای تسکین جمعیت بومی نیاز به ابزارهای ذهنی است.

6. رسانه های گروهی، اقناع و تولید رضایت

هیچ تمدنی هرگز در تاریخ بشر شکل نگرفته مگر همراه با جمعیتی با باورهای همگرا و اصول اخلاقی مشترک. در جوامع باستان، این کارویژه بر عهده صنف روحانیون بود. مردم، با استفاده از اسطوره ها، داستان های مذهبی و کتابهای مقدس، تمثیلت می شدند. خرافات یک روش قدیمی و بسیار موثر برای انتقال دانش، تجربه و فکر است. بر خلاف روش علمی، خرافات به توضیح دقیق مشاهدات طبیعی تکیه نمی کند. در عوض، آن را به صورت داستان و اسطوره بیان می کند که همیشه به یاد میماند و از طریق نسل ها حفظ می شود.

داستان سرایی یک رسانه ارتباط و ارائه است. ماهیت این رسانه، طبق تعریف، یک روایت تحریف شده از دنیای واقعی است، که توسط قصه گو منصور شده و توسط مخاطبان و گیرندگان آن درک می شود. با این حال، قدرت آن نهفته در این واقعیت است که از طریق سرگرمی، می تواند شامل پیام های ضمنی بوده و قادر به متقاعد کردن مخاطبان باشد.

افلاطون در یونان باستان معتقد بود که در یک جامعه ایده آل، درام باید کاملاً ممنوع شود. او استدلال می کرد که درام دارای قدرت تحریف واقعیت است و مخاطبانش را متقاعد می کند تا جهان را به شیوه های غیر منطقی ببیند. ارسطو با این نظر، مخالفت کرد و استدلال نمود که درام تنها مدیومی است که می تواند برای آموزش توده مردم استفاده شود.

⁶ Precariat

تا مدتی به نظر می‌رسید که سرمایه‌داری مدرن، شیوه علمی و آموزش عمومی را رواج می‌دهد تا سیستم عقیدتی قدیمی را با علم جدید جایگزین کند. روش علمی البته برتری‌هایی نسبت به خرافات دارد. علم بدون تردید موفق به رام کردن طبیعت شده و آن را تحت فرمان و کنترل انسان قرار داده است. با این حال، علم دارای دو ضعف در برابر خرافات است:

- باورهای خرافی در طول هزاران سال شکل گرفته و توسط نسل‌های متوالی آرموده شده‌اند، در حالیکه علم نسبتاً جوان است و مسیری طولانی دارد. به همین دلیل گاهی اوقات باورهای خرافی موقتا توسط یافته‌های علمی رد می‌شوند، اما نهایتاً با کامل‌تر شدن علم مجدداً پذیرفته می‌شوند.
- باورهای خرافی از طریق داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه منتقل می‌شوند، بنابراین درک، دریافت و به یاد سپاری آنها بسیار ساده است. اما علم از طریق متون علمی فنی و پیچیده منتقل می‌شود، بنابراین درک، دریافت و گسترش آن بسیار دشوار است.

تلاش برای اثبات دروغ بودن "افسانه‌های خرافی و مذهبی" درست مانند تلاش برای اثبات دروغ بودن داستان سیندرلا و یا هملت شکسپیر، بی‌معنی است. پیش‌فرض هرگونه تلاش برای "اثبات دروغ بودن" این داستانها این است که روایت این داستانها قرار بوده دقیقاً منطبق با واقعیت باشد. بنابراین این گونه مجادلات به همان دلیل باطل هستند که تفسیرهای بنیادگرایانه از کتب مقدس باطلند. شاید بتوان از داستانهای مذهبی با توجه به محتوا و پیامهایی که از آنها دریافت می‌شود انتقاد کرد. اما ثابت شده است که حتی این شیوه هم بسیار دشوار است، زیرا تفاسیر و تویلات متعددی توسط افراد مختلف و در زمان‌های مختلف ارائه شده است. این خصوصیت ناشی از قدرت قصه‌سرایی است در مقام مدیوم ارائه و آموزش که آن را بسیار موثر و مانا می‌نماید. کسانی که تلاش می‌کنند غیرواقعی بودن داستانها را ثابت کنند، مدیوم قصه‌سرایی را با شیوه علمی اشتباه گرفته‌اند. به عنوان مثال داستان قوم لوط در قرآن حکایت از قومی دارد که همجنس‌گرایی در آنان رواج یافت و نهایتاً توسط خداوند مورد عذاب قرار گرفته و نابود شدند. هرچند در ظاهر داستان شکل عذاب الهی را به صورت باران سنگ بیان کرده، لیکن پیام نهایی این است که هرگاه قومی به چنین گرایشاتی در افند لاجرم نابود خواهد شد. این نابودی در واقعیت می‌تواند به دلیل کاهش نرخ زاد و ولد و نتیجتاً عدم بازتولید اجتماعی باشد. لذا زبان و مدیوم قصه و داستان خصوصیات و قواعد و قوانین خاص خود را دارد که با متد علمی متفاوت است.

اگر چه شیوه علمی در تحقیقات و مطالعات بسیار قدرتمندتر است، اما حتی دانشمندان و محققان هم تنها در یک یا چند شاخه علمی تخصص دارند. بنابراین اکثریت عظیمی از متون علمی حتی برای بیشتر دانشمندان هم غیر قابل دسترس است. این وضعیت برای مردم عامی بدتر است. اکثر مردم هرگز فرصتی برای درک دست اول از اکتشافات علمی نخواهند داشت و هیچ جایگزینی هم ندارند جز اینکه بر داستان‌های دست دوم و "ساده‌سازی شده" که توسط "کارشناسان" ارائه داده می‌شوند متکی باشند. فرد معمولی از طریق رسانه‌های جمعی و یا روایات دهان‌به‌دهان از دستاوردهای علمی مطلع می‌شود. اگر فردی مشاهده کند که تمام روایات در یک موضوع خاص با هم سازگار هستند، او این روایات را به عنوان یک واقعیت علمی می‌پذیرد. در مواردی که به نظر می‌رسد اختلاف نظر میان کارشناسان وجود دارد، افراد عامی به روش‌های دیگری برای تصمیم‌گیری متوسل می‌شوند. این روشها اغلب با روش علمی ارتباطی ندارند، زیرا افراد عامی دانش کافی علمی برای استفاده از روش علمی ندارند. بنابراین برای اینکه افراد عادی بپذیرند که گزاره‌ای خاص از لحاظ علمی دقیق است، کافی است باور کنند که همه "کارشناسان" با آن موافق هستند، یا در غیر این صورت می‌توان با استفاده از تاکتیک‌های "دیپلماسی عمومی" و "روابط عمومی" آنها را متقاعد کرد. این تاکتیکها اساساً برای متقاعد کردن مردم طراحی شده‌اند و نه اطمینان از صحت علمی گزاره‌ها. به این ترتیب "شبه‌علم" بوجود می‌آید.

شبه‌علم تلاطم خرافات است. روایات شبه‌علمی قصه‌هایی هستند که می‌توانند به عنوان "علمی تخیلی" طبقه‌بندی شوند. کارکرد و کارایی آنها همانند سایر انواع داستان است، تنها تفاوت این است که شبه‌علم برای متقاعد کردن کسانی است که علم را بر داستان ترجیح می‌دهند.

اگر در دنیای قدیم، کارویژه قصه‌گویی برای کاهنان و روحانیون محفوظ بود، در دنیای امروز این کارویژه بر عهده رسانه‌ها است. همانطور که مشاهده کردیم، رسانه‌ها و سرگرمی‌ها از نهادهای دپارتمان سوم هستند و بنابراین از طریق مازاد اقتصادی بسیار بزرگ سرمایه‌داری توسعه می‌یابند. اخبار، فیلم‌ها، نمایشنامه‌های تلویزیونی و سرویس‌های رسانه‌ای آنلاین، این داستان‌ها را به مردم منتقل می‌کنند. آنها مردم را سرگرم می‌کنند، و در عین حال، پیام‌های پنهان خود را منتقل می‌کنند و از این طریق افراد جامعه تربیت یکسانی پیدا کرده و رسانه‌ها فرهنگ عمومی را شکل می‌دهند. اگر در طول قرن بیستم مردم مجبور به رفتن به خانه برای تماشای تلویزیون و سینما برای تماشای فیلم‌ها و اجرای نمایش‌ها بودند، در حال حاضر می‌توانند همه آنها را در هر لحظه با استفاده از تلفن‌های هوشمند خود تماشا کنند. مردم هنگام انتظار در ایستگاه قطار تلویزیون را تماشا می‌کنند و یا شبکه‌های اجتماعی را ورق می‌زنند در حالی که کودکان خود را به زمین بازی می‌برند، یا در حالی که از موال استفاده می‌کنند، اخبار را می‌خوانند. در هر وضعیت، چشمها و گوشهانشان به داستانهایی که آنها را سرگرم میکنند اختصاص داده شده است.

داستان‌ها می‌توانند تجارب زندگی فرد را گسترش دهند. تمام اشکال هنر، قوانین زیبایی‌شناسی را دنبال می‌کنند. یک داستان خوب، چه از طریق متن، فیلم، و یا درام تلویزیونی منتقل شود، در نهایت احساسات را تحریک می‌کند. مخاطبانی که این احساس را تجربه می‌کنند، تاثیر آن را در زندگی روزمره خود گسترش می‌دهند. [13] با توجه به گستردگی فراوان رسانه‌های جمعی و اینترنت، جای تعجب نیست که چگونه کل جمعیت به استفاده از حق رأی خود در راه‌هایی که هیچ تاثیر مستقیم یا مرتبیتی در زندگی روزمره آنها نداشته باشد، هدایت و ترغیب می‌شود. اقبال عمومی و قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان نمونه‌ای از این موارد است.

7. انقلاب رنگین‌کمانی

همه جوامع، ساختارهای فرهنگی را توسعه می‌دهند که با روابط تولیدی و زیربنای اقتصادی آنها سازگار باشند. فنودالیسم، جامعه اشرافی دوران قرون وسطی را تشکیل داد، و سپس فرهنگ نجابتی و مذهب را در اتحاد با کلیسای کاتولیک پرورش داد. سرمایه‌داری مدرن با لیبرالیسم و مدرنیته همراه بود و از پروتستان‌تیسیم استقبال کرد. ساختار فرهنگی سرمایه‌داری جهانی معاصر، پسامدرنیسم است. نولیبرالیسم ترکیبی از نظم جهانی نامتقارن است که قبلاً دیدیم، همراه با پسامدرنیسم به عنوان یک ایدئولوژی که تلاش دارد به نظم موجود مشروعیت بخشد.

در مراحل اولیه سرمایه‌داری ابتدا شاهد مبارزه میان بورژوازی مدرن و طبقات رانت خوار قدیمی بودیم و سپس کشمکش میان دو طبقه اجتماعی مدرن یعنی کارگران و سرمایه‌داران. جنبش‌های انقلابی مردمی ظهور کردند و احزاب توده‌ای مانند سوسیال‌دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها، حزب کارگر و حزب کمونیست تشکیل گردیدند. با این حال، با گذشت زمان، "قانون آهنین لیگارش"ی، همانطور که توسط رابرت میشلز تعریف شده بود، این احزاب توده‌ای را به گروه دیگری از نخبگان تبدیل کرد که به جای مبارزه با وضع موجود، تلاش می‌کنند آن را حفظ کنند.

برای مدتی "حقوق کارگری" و "مقاومت علیه امپریالیسم" به نظر می‌رسید برای جذب آرای مردم جذاب و مؤثر باشد. اما با گذشت زمان، نخبگان این احزاب سیاسی متوجه شدند که چنین شعارهایی کارایی خود را از دست داده‌اند و برای ارتقای کسب و کارشان باید مدل تجاری جدیدی پیدا کنند!

مشکل این بود که تمام جنبش‌های انقلابی بر پایه پیش فرضی ساده‌انگارانه بود، به این ترتیب که وظیفه تاریخی سرمایه‌داری نابودی و حذف طبقات رانت خوار سنتی است، بنابراین آخرین و بنیادی‌ترین تضاد اجتماعی که باقی می‌ماند مبارزه میان کارگران استثمار شده و سرمایه‌داران استثمارگر است. با این حال، به جای انجام "وظیفه تاریخی" خود، بر خلاف انتظار این انقلابیون، سرمایه‌داری با طبقات رانت خوار سنتی وارد صلح شد و تمام اشکال رانت را به دنیای جدید آورد. این اشکال شامل رانت زمین در قالب حباب‌های املاک و مستغلات، رانت مالی در قالب سیستم بانکی ربوی و رانت انحصاری تحت پوشش تجارت آزاد است که توسط موسساتی مانند سازمان تجارت جهانی [14] [15] اعمال شده است.

علاوه بر این، همچنان که صنایع به سوی استفاده از تکنولوژی‌های پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر می‌روند، نیروی کار هم تخصصی‌تر می‌شود. مهارت‌های ویژه می‌تواند از مزایای ویژه‌ای برخوردار باشد که سابقاً برای کارگران غیرقابل تصور بود. مضافاً اینکه، کارگران هم به طور فزاینده‌ای در قالب اعضای طبقات رانت خوار در آمدند که به شکل صاحبان املاک، سرمایه‌گذاران حسابهای بازنشستگی و صاحبان سهام هستند. به تمام اینها اضافه کنید رانت امپریالیستی را که از جوامع پیرامونی به سوی کلانشهرهای سرمایه‌داری سرازیر می‌شود و تصویر کامل یک اشرافیت کارگری را خواهید دید. میزان عظیم رانتی که از یک بخش از جامعه به بخش‌های دیگر منتقل می‌شود، اقتصاد سیاسی جوامع سرمایه‌داری را در هم پیچیده و متحول کرده است. مؤسسات اجتماعی مانند اتحادیه‌های کارگری و سندیکاها قدرت خود را در برابر مهاجرت صنایع به بخش‌هایی از جهان که نیروی کار ارزان بود، از دست دادند. اگر صنعتی نتواند به بخش دیگری از جهان حرکت کند، کارگران ارزان را از طریق مهاجرت و ورود پناهندگان وارد می‌کنند. اگر هیچ کدام از این دو گزینه در دسترس نبودند، اتوماسیون و کاهش یا حذف وابستگی به کارگران سومین جایگزین بود.

در حالیکه هویت‌های سنتی نظیر مذهب کاتولیک به نفع هویت جدید به عنوان شهروندان یک جامعه بورژوازی کارآمد دور ریخته شده بودند، جهانی‌سازی و صنعت زدایی در کلانشهرهای بزرگ سرمایه‌داری حتی این هویت‌ها را هم از بخش کوچکی از مردم دور می‌ساخت. تشدید بحران هویت، زمینه‌ای مناسب برای شکل‌گیری هویت‌های جدید بر اساس نژاد، جنسیت و یا "میان‌جنسیت"⁷ ایجاد کرد.

قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در طول سال‌های جنگ سرد، دین و محافظه‌کاری کارویژه‌ای اساسی به عنوان مانعی در برابر تجاوز ایدئولوژی کمونیستی به سرزمین سرمایه‌داری داشت. هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی سقوط کرد، این کارویژه هم از میان رفت. امروز روسیه مجدداً در حال برخاستن به عنوان یک رقیب و تهدید علیه سلطه بلامنازع امپریالیسم آمریکا است. با این حال، روسیه از یک بلوک کمونیست بی‌خدا، به یک کشور مسیحی ارتدوکس تبدیل شده است. بنابراین،

⁷ Inter-sex

ایدئولوژی پسامدرن که هویت های ضد ارتدوکس مانند همجنس بازی، مخنث پروری و ترانس جندها را ترویج می دهد و به دنبال تغییر دادن نهادهای مذهبی سنتی مانند ازدواج و خانواده است، ناگهان به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک مناسب در چارچوب جنگ سرد دوم بین ایالات متحده (کلانشهری که در راس سلسله مراتب امپریالیسم قرار دارد) و روسیه (قوی ترین قدرت نظامی در میان ملل پیرامونی) مطرح می شود.

همانطور که قبلا مشاهده کردیم، گرایش عمومی سرمایه داری جهانی شده پیدایش جریانی بی پایان و مداوم از مهاجران است که از پیرامون به متروپل منتقل می شوند. همه جوامع نیاز دارند که نرخ رشد جمعیت خود را در حدی حفظ کنند که ترکیب جمعیتی قادر به اداره امور جامعه و بقای آن باشد. جوامعی که رشد جمعیت منفی را تجربه می کنند، چالش های جدی را برای تجدید نیروی کار و مراقبت های قدیمی خود بوجود می آورد. بنابراین، حفظ رشد جمعیت به یک مشکل جدی تبدیل می شود. با این حال، این مشکل به راحتی برای جوامعی که در حال دریافت جریان مداوم مهاجران هستند، حل می شود. آنها به راحتی می توانند نیروی کار خود را با تغییر سیاست های مهاجرت و پذیرش تعداد بیشتری از مهاجران دوباره ترمیم کنند. یکی دیگر از مزایای این سیاست این است که کارگران ماهر به آسانی و بدون نیاز به برنامه ریزی و پیش بینی های توأم با خطا، و بدون سرمایه گذاری برای آموزش و تربیت آنها در دسترس جوامع متروپل هستند. علاوه بر این، همانطور که قبلا مشاهده کردیم، مهاجران اغلب نسبت به جمعیت بومی اطاعت و نظم بیشتری دارند. مهاجرت مشکل رشد جمعیت را برای جوامع متروپل حل کرده و آن را برای مناطق پیرامونی تشدید می کند.

از لحاظ تاریخی، اکثر جوامع بشری روابط جنسی مانند لواط یا آمیزش با محارم را اعمالی شنیع و غیرقابل قبول پنداشته اند. اگرچه نرخ تولد در دوران های قدیم بالاتر بود، اما میزان مرگ و میر هم بیشتر بود. بنابراین، تشخیص ارتباط میان نیاز به حفظ یک جمعیت سالم، با احکام سنتی در رفتارهای جنسی دشوار نیست. در سرمایه داری جهانی امروز، این احکام اغلب در جوامع پیرامونی حفظ شده اند، اما در کلان شهرهای سرمایه داری با تندی کنار زده شده اند. دکترین پسا مدرن "مبارزه با ابرروایت ها" با این تصویر کاملا سازگار است. تفسیر ارتقاء هویت های غیر متعارف جنسی به مبارزه برای آزادی، برابری و توانمند سازی، موضع کلانشهرهای سرمایه داری را در جنگ صلیبی نوپنشان علیه جوامع پیرامونی تقویت می کند.

بیشتر شرکت های بزرگ جوامع متروپل ترویج دهنده برنامه هایی هستند که به «تنوع و انعطاف»⁸ و «توانمند سازی»⁹ اختصاص یافته اند. واضح است که این ابتکارات و شعارهای پسامدرن با منافع شرکت ها و در نتیجه طبقه سرمایه داری متروپل مطابقت دارند.

بسیاری از جوامع متروپول قوانین و مقررات جدیدی را تصویب کرده اند که به طور فزاینده ای کودکان را هدف قرار می دهند. نمونه های این قوانین عبارتند از قانونی کردن اخذ فرزند خوانده برای زوج های همجنسگرا، یا اجرای برنامه های آموزشی که کودکان را با گرایش های همجنسگرایان و ترانس جنده آشنا کرده و به عنوان گرایش های طبیعی و متعارف آموزش می دهد. این برنامه ها سنین دوره پیش دبستانی تا دبیرستان را پوشش می دهد. علاوه بر این، والدین تشویق می شوند بچه های زیر سن قانونی خود را که ابراز تمایل به تغییر جنسیت میکنند تحت دریافت داروهای که بلوغ جنسی آنها را نهان می کنند قرار دهند. همه این ها به نام "شاد نگاه داشتن کودکان" است.

اخیرا اعضای خانواده سلطنتی، شاهزاده هری و بانو مگان اعلام کردند: "آنها قصد دارند فرزند خود را با یک رویکرد جنسینی خنثی تربیت کرده و هیچ گونه کلیشه ای را به فرزندشان تحمیل نکنند" (یعنی به کودک خود نگویند پسر است یا دختر، و اجازه دهند جنسیتش را خودش انتخاب کند). از آنجایی که خانواده سلطنتی نماد حفظ سنت و ایمان است، این حرکت می تواند نشانه ای از تغییری کیفی و غیر قابل برگشت در نحوه عملکرد سرمایه داری جهانی باشد.

سالهاست رسانه های جمعی، فیلم ها و سریالهای تلویزیونی مردم را تشویق کرده اند تا این عقاید را به عنوان عقل سلیم بپذیرند. توجه داشته باشید، برای مثال، همان رسانه ها و سازندگان فیلم ها و سریالها، تمایلاتی همانند چندهمسری و کودک همسری را تبلیغ نمیکنند (آزمایش های کمی با این ایده ها صورت گرفته است، اما هرگز جدی نبوده اند). هر دو هنوز در نظر افکار عمومی ناخوشایند هستند، صرفنظر از این واقعیت که همان استدلال ایدئولوژیک پسامدرن را می توان برای توجیه این موارد نیز مورد استفاده قرار داد (مثلا می توان گفت که ازدواج فرزند، اگر «باعث خوشحالی کودک» شود اشکالی ندارد، مانند استدلالی که برای تجویز داروهای نهان سازی بلوغ ارائه می شود؛ یا چندهمسری می تواند به نام آزادی انتخاب، آزادی و تنوع شناخته شود). این می تواند صرفا یک تصادف باشد، اما توضیح قابل پذیرش دیگر ناظر بر این واقعیت است که هر دو مورد چندهمسری و کودک همسری نرخ رشد جمعیت را افزایش می دهند، در حالی که همجنس گرایی و تغییر جنسیت کاهش دهنده نرخ رشد جمعیت هستند. البته دلیل دیگر برای تقبیح چند همسری و کودک همسری ممکن است ناشی از این واقعیت باشد که هر دو در دین اسلام قابل قبول بوده و کماکان در جوامع پیرامون متداولند (به عنوان مثال در زمان های قدیم که جنگ های بین قبیله

⁸ Diversity and inclusion

⁹ Empowerment

ای شایع بود، چندمتری و ازدواج کودکان به عنوان راه حلی برای جلوگیری از انحطاط جمعیت استفاده می شد). این امر ژست پیشرفته و روشنفکرانه این جنبش ها را تضعیف می کند و جلوه پیشرو فرهنگ متروپل را خراب میکند [16].

افرادی هستند که چند قدم فراتر رفته و این ویژگی را بعنوان عنصری از نژادپرستی سفید دانسته اند که سعی دارد مسلمانان را از جوامع غربی بیرون کند [17]. گرچه این نظریه به نظر ساده انگارانه است، اما در زمینه روابط ایالات متحده و رژیم صهیونیستی قابل پذیرش بوده و نشان می دهد چگونه اعتراضات علیه سیاست های اسرائیل به عنوان نژادپرستی ضد یهود و یهودستیزی جلوه داده می شود. از آنجا که صهیونیسم و رژیم صهیونیستی پیش از جهانی شدن متولد شده اند، تأثیرات آن بر فرهنگ عامه هم می تواند به طور مستقل از جهانی شدن مورد مطالعه قرار گیرد. با این حال، امروزه عناصر طرفدار اسرائیل به وضوح از انقلاب رنگین کمانی، به نام "تنوع و انعطاف" و مبارزه علیه نژاد پرستی و یهودستیزی بهره جسته اند.

با این حال، مبارزه علیه یهود ستیزی عمدتاً تحت "مبارزه نژادی" قرار می گیرد. هویت های نژادی یکی دیگر از اعضای بزرگ اتحاد رنگین کمانی هستند. به استثنای عناصر طرفدار صهیونیسم، تنوع نژادی به وضوح با تمایل عمومی سرمایه داری جهانی به تجدید نیروی کار در کلانشهرهای سرمایه داری، از طریق ورود منظم مهاجران، همسو است. این سیاست به طور طبیعی در بین خود مهاجران محبوب است و آنها را تشویق می کند تا از سایر عناصر اتحاد رنگین کمانی پشتیبانی کنند. به همین ترتیب، بخش هایی از جمعیت که خود را جزئی از دیگر گروه های اقلیتی می دانند، از مهاجران و تنوع نژادی حمایت می کنند، و این موضع در شعار «همه ما متفاوت هستیم» متبلور است.

در مورد "توانمندسازی زنان"، یکی از خواسته های اصلی این جنبش، حق کنترل بارداری و سقط جنین است. کنترل بارداری و سقط جنین همیشه سبب کاهش رشد جمعیت می شود. علاوه بر این، بسیاری از شرکت های متروپل کارمندان زن را تشویق به انجماد تخمک و تعویق بارداری به سنین بالاتر می کنند: "آنها گفته اند این کار زنان را توانمند ساخته و به آنها حق انتخاب می دهد." [18] به نظر می رسد نقش زنان به عنوان اعضای نیروی کار اولیاتی بالاتر از نقش طبیعی و سنتی آنها به عنوان مادران پیدا کرده است. این گرایش نیز می تواند به وجود جریان مداوم مهاجران مرتبط شود، بنابراین کارویژه تولید مثل و بازتولید جمعیت به جوامع پیرامونی برون سپاری گردیده، و این فرایند توسط ترویج فرهنگ "تنوع نژادی" تقویت می شود.

با توجه به همه اینها، انقلاب رنگین کمانی محصول توسعه نامتقارن است که توسط سرمایه داری معاصر جهانی تداوم می یابد. اگر چه هر یک از عناصر منفرد اتحاد رنگین کمانی ممکن است از زمینه جداگانه ای نشأت گرفته باشد، همه آنها توسط سرمایه داری نامتقارن جهانی زیر یک چتر جمع گردیده، تقویت شده و کارویژه ای جدید پیدا کرده اند. با این وجود، اگرچه انقلاب رنگین کمانی ریشه در چنین نابرابری های عمیق و بطور منظم بازتولید شونده ای دارد، اما این نابرابری به شکلی مضحک در پس تظاهر به برابری مخفی شده است. سرکوب کلی جمعیت های جوامع پیرامونی با استقبال از باریکه ای از مهاجران دستچین شده به جوامع متروپل پنهان می شود، و از این طریق تظاهر به "فرصت برابر" [19] می گردد.

روند بلندمدت به نظر میرسد نسخه گسترش یافته تئوری مزیت نسبی ریکاردو است که در مدیریت رشد جمعیت اعمال شده. جوامع پیرامونی کارگران را بازتولید، آموزش و صادر کرده، و متروپل ها آنها را وارد و استخدام می کنند. بنابراین، جای تعجب نیست که آموزش عمومی در متروپل های سرمایه داری معاصر، شاهد کاهش بودجه و کاهش کیفیت آموزش و پرورش بوده است. البته تئوری مزیت نسبی ریکاردو اینجا هم بیشتر مانند توجیهی تساهل آمیز است. انگیزه های واقعی به جریان دایمی ورود مهاجران و چگونگی کمک آن به کنترل و مدیریت انتظارات و رفتار جمعی باز می گردد.

8. نتیجه گیری

گرچه ما در اینجا بیشتر به منابع و نظریه های مارکسیستی اشاره از آنها استفاده کرده ایم، لیکن واضح است که نتیجه گیری منطقی برآمده از این نظریه ها کاملاً با سیاست هایی که متفکران، فعالان و سیاستمداران مارکسیست پیشنهاد می کنند در تضاد است. این سیاست ها از یک طرف در جوامع متروپل شامل پذیرش پناهندگان و مهاجران، پذیرفتن هویت های جنسی نامتعارف به عنوان متحدین ضروری هرگونه جنبش مترقی، تنوع نژادی و غیره، و از سوی دیگر در جوامع پیرامون به صورت اجرای سیاست های دولت رفاه است که منجر به تشکیل طبقه متوسط هوادار امپریالیسم می گردد.

در حالی که در انزوا هر یک از این سیاست ها ممکن است به عنوان یک جنبش مترقی ظاهر شود، اما اگر به صورت سنتتیک مشاهده شوند، به اجزاء یک سیستم جهانی بدل می گردند که به شکل یک سانتریفوژ عمل کرده، بهترین استعداد های جهانی، ثروت و رفاه را در اختیار اقلیت کوچکی در مرکز قرار داده و فقر را برای اکثریت رو به رشد در حاشیه می گستراند. درک درست این مطلب بر بسیاری از گرایشات ظاهراً غیر منطقی نور افکنده و پیش بینی های دقیقتری را در مورد پیامدهای روندهای بلندمدت ممکن می سازد. به عنوان مثال، با این توصیفات به راحتی می توان دید که برخلاف تصور تمام مارکسیستها، گرایش عمومی سرمایه داری به سوی حذف و نابودی خدمات دولت رفاه نیست. زیرا دولت رفاه عاملی پراهمیت برای حفظ جریان مداوم مهاجران از جوامع پیرامونی به متروپل ها است. با این حال، برخی جنبه ها و عملکردهای دولت رفاه ممکن است متحول شده و در حمایت از کارویژه جدید آن بازسازی شود. یک مثال قابل توجه نظام آموزش و پرورش است که دیگر در جوامع متروپل مانند گذشته اهمیت ندارد، چون هر گونه کمبود مهارت می تواند فوراً بوسیله تنظیم سیاست های مهاجرت

اصلاح گردد. البته در بعضی حوزه های تحقیقاتی حساس و استراتژیک، منابع مالی حفظ یا حتی افزایش می یابد، مانند آنهایی که در فن آوری های نظامی و امنیتی کاربرد دارند.

از سوی دیگر، اجرای سیاست های رفاه اجتماعی در جوامع پیرامونی منجر به بی ثباتی و صنعت زدایی می شود. بنابراین پیش شرط لازم برای پیشگیری از این مشکلات، اتخاذ سیاست های انزواطلبانه است که این جوامع را از "بازار جهانی" و سرمایه داری جهانی شده جدا سازد. جامعه پیرامونی ممکن است بعداً تا حدودی با آسایش خاطر به سیاستهای درهای باز اقتصادی بازگردد، اما با دو پیش شرط مهم: اول، اگر یک بورژوازی ملی ایجاد کرده باشد که عمیقاً وابسته به اقتصاد داخلی و نهادهای ملی است؛ و دوم، اگر صنایع داخلی آن بتوانند نیازهای داخلی را برآورده کنند و در مقابل برتری توان تولید و همچنین برتری روانی رقابت جهانی کمر خم نکنند. چین موفق ترین نمونه از این رویکرد به توسعه است، در حالی که ونزوئلا و بسیاری دیگر نمونه هایی از دولت رفاه شکست خورده هستند که در نهایت پایه مردمی خود را بی ثبات می کنند.

هرگاه جامعه ای پیرامونی یک طبقه متوسط را ایجاد کند که در سرمایه داری جهانی ادغام شده است، توسعه ملی از طریق دموکراتیک غیرممکن می شود. در این موارد، نهادهای دموکراتیک ناپایدار هستند و باید توسط سایر نهادهای ملی تثبیت شوند. ایران نمونه ای از این مورد است. با وجود اینکه طبقه متوسط آن در حال حاضر بیش از حد رشد کرده است و برای ادغام افسارگسیخته در اقتصاد جهانی سر و دست می شکند، ایران همچنان کشوری نسبتاً پایدار است. عده قلیلی از محققان و فعالان مترقی این گرایش را متوجه شده اند، در حالی که اکثر آئینروهای ترقی خواه از دموکراسی به عنوان یک اصل غیرقابل انکار حمایت می کنند.

در جوامع متروپول، به خصوص در دوره های رکود اقتصادی، جمعیت بومی به طور طبیعی به جریان مهاجران واکنش نشان می دهد. پاسخ سیاسی در دو جهت خواهد بود. جریان به اصطلاح "راست سیاسی" واکنش توده ها را تایید کرده و وانمود می کند که در برابر مهاجران سخت گیر است و در نهایت تلاش می کند تا از طریق گسترش بودجه نظامی، کاهش مالیات و دیگر سیاست های پولی و مالی، بحران اقتصادی را ترمیم کند. با این حال، "چپ سیاسی" به پافشاری بر مبارزه با نژادپرستی، سخت گیری در برابر نژادپرستان و ترویج تنوع و شمول اقلیتهای نژادی و جنسیتی پرداخته، بنابراین تلاش می کند تا مردم را از طریق شیوه های ذهنی آرام سازد. همانطور که مشاهده کردیم، از آنجاییکه اقدامات تسکین دهنده توسط راست سیاسی نیز ناکافی است، چپ سیاسی میتواند از شکستهای رقابتی راست خود هم سود ببرد. لذا، این فرایند به نوسان دائمی قدرت تبدیل می شود که الی غیرالنهاییه از چپ به راست به چپ جابجا می شود. بر خلاف تصور بسیاری از متفکران معاصر مارکسیست، هیچ تمایلی به ظهور مجدد فاشیسم وجود ندارد، مگر این که ما از این اصطلاح معنایی غیر از آنچه در نیمه اول قرن بیست ظاهر شد برداشت کنیم. در آن زمان تأثیر مهاجرت به اندازه امروز وجود نداشت. علاوه بر این، طبقات حاکم در قدرتهای صنعتی آن زمان عمدتاً در محدوده های مشخص دولت ملتهای متخاصم محدود بودند. اما نخبگان امروز از ملی گرایی حمایت نمی کنند و ناراضی توده ها فقط موقتاً برای جلب نظر رای دهندگان در انتخاباتها مورد سوء استفاده قرار می گیرد. در نهایت، تمام نیروهای سیاسی به نفع حفظ وضعیت فعلی هستند. اگر چه، اصل دموکراتیک "آزادی بیان" بطور فزاینده ای کمرنگ خواهد شد، البته نه از سوی راست سیاسی، بلکه بیشتر از سوی چپ سیاسی، زیرا آنها سخت پیگیرانه در جهت ایجاد یک فرهنگ واحد "تنوع و انعطاف" تلاش می کنند.

مراجع

- [1] K. Marx, Capital, Moscow, USSR: Progress Publishers, 1956.
- [2] K. Marx, Capital, Vol III, NY: International Publishers, 1894.
- [3] J. Kornai, Economics of shortage, North-Holland Pub. Co., 1980.
- [4] P. A. Baran and P. M. Sweezy, Monopoly Capital, New York: Monthly Review Press, 1966.
- [5] S. Amin, The Law of Worldwide Value, Monthly Review Press, 2010.
- [6] Marx to Engels, Selected Correspondence, Moscow: Progress Publisher, 1975.
- [7] Wallerstein, World Systems Analysis, Oxford, UK: Eolss Publishers, 2004.
- [8] H. Alavi, Introduction to the Sociology of "Developing Societies", Palgrave, 1982.
- [9] M. Hudson, Super Imperialism : The Origin and Fundamentals of U.S. World Dominance, London, UK: Pluto Press, 2003.
- [10] S. Keen, Debunking Economics, ZED BOOKS LTD, 2011.

- [11] S. Keen, Can we avoid another financial crisis, Polity, 2017.
- [12] T. Veblen, Theory of the Leisure Class: An Economic Study in the Evolution of Institutions, NY: Macmillan, 1899.
- [13] N. Carroll, Philosophy of Art: A Contemporary Introduction, Taylor & Francis Ltd, 1999.
- [14] M. Hudson, The bubble and beyond, ISLET, 2012.
- [15] M. Hudson, Killing the host, CounterPunch, 2015.
- [16] C. A. Døving, ""Anti-Semitism and Islamophobia: A Comparison of Imposed Group Identities," 2011. [Online]. Available: <http://islamforskning.dk/files/journal/2010/FIFO-2010-2-del4.pdf>.
- [17] R. Spencer, "Minnesota: Leftists in city of jihad stabbing spree protest Iranian ex-Muslim's speech: "Islamophobia is White Supremacy"," 2017. [Online]. Available: <https://www.jihadwatch.org/2017/09/minnesota-leftists-in-city-of-jihad-stabbing-sprees-protest-iranian-ex-muslims-speech-islamophobia-is-white-supremacy>.
- [18] Robinson, "Egg freezing offered as perk to female employees," 2017. [Online]. Available: <https://news.sky.com/story/egg-freezing-offered-as-perk-to-female-employees-10848413>.
- [19] Open Borders, "Equal opportunity," [Online]. Available: <https://openborders.info/equal-opportunity/>.